

معناشناسی و گنج‌واژه زبان فارسی^۱ (۲)

محمدرضا رضوی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۳-۴- استعاره‌ها

استعاره‌های حوزه بدن به چهار گروه استعاره «شکل»، استعاره «جایگاه»، استعاره «کارکرد» و استعاره‌های منفرد طبقه‌بندی می‌شوند.^۲ در نمونه‌های زیر، خاستگاه پدیدآمدن معنای استعاری همواره اندام‌واژه‌های حوزه مبدأ بدن بوده‌اند که بر مبنای گونه‌ای شباهت با عناصر حوزه مقصد، معنایی بیرون از این حوزه پیدا کرده‌اند: استعاره «شکل» بر اساس شباهت صوری و شکل ظاهری عناصر حوزه مقصد با عضوی از بدن پدید می‌آید:

۱. بخش نخست مقاله در شماره گذشته مجله فرهنگ‌نویسی (۱۳۹۰، شماره ۴، ص ۱۶-۶۴) به چاپ رسیده است. در آن شماره، مقدمه، تحقیقات پیشین، تحلیل معنایی داده‌ها، شامل روش‌شناسی، روابط معنایی و قالب‌ها، گنجانده شده بود. در این شماره بحث با ادامه تحلیل معنایی داده‌ها شامل استعاره‌ها و مجازها، و نیز ساختار گنج‌واژه مدل، پیامدها و ضمیمه‌ها به پایان می‌رسد. همچون بخش پیشین، در پایان این بخش نیز کتابنامه شامل فهرستی از همه منابع مورد ارجاع و استفاده در کل مقاله ارائه شده است.

۲. میریام پتراک (Miriam Petruck 1995) که در چهارچوب معناشناسی قالبی به بررسی اسامی و افعال قالب «بدن» در زبان عبری پرداخته، در باب بسط استعاری اسامی مرکب در این قالب، به ویژگی‌های «کارکرد»، «اندازه»، «شکل» و «جایگاه» اشاره کرده است. در دسته‌بندی استعاره‌ها ویژگی‌های پیشنهادی وی را مدنظر داشته‌ایم.

(۹۹) چشم: مهره‌هایی شبیه چشم انسان یا جانوران... برای زینت یا دفع چشم‌زخم... (انوری ۱۳۸۲)

(۱۰۰) زبان: نوعی شیرینی دراز شبیه زبان (انوری ۱۳۸۲)

در مثال‌های ۹۹ و ۱۰۰، اندام‌واژه‌های «چشم» و «زبان» از طریق انطباق شکل، به‌ترتیب برای نامیدن نوعی مهره و شیرینی به‌کار رفته‌اند. عبارت «شبیه» در دو تعریف فوق حاکی از رابطه استعاری میان واژه‌ها در دو حوزه مختلف است؛ یکی اندام‌واژه‌ای در حوزه بدن، و دیگری در حوزه‌ای خارج از بدن. در استعاره «جایگاه»، عناصر حوزه مقصد مشخصاً با موقعیت قرارگرفتن اندام در بدن منطبق می‌شوند:

(۱۰۱) سر: در یا دهانه چیزی که معمولاً رو به بالا باز و بسته می‌شود... سرِ بطری، سرِ پاکت

(انوری ۱۳۸۲)

(۱۰۲) پا: قسمت زیرین و پایین چیزی: پای سند... (انوری ۱۳۸۲)

در ۱۰۱، سر که در بالای بدن قرار دارد برای اشاره به اجزایی که در بالای شیئی مانند بطری و پاکت قرار گرفته‌اند به‌کار رفته‌است. در ۱۰۲، پا که در پایین بدن قرار دارد، در «پای سند» به معنی «قسمت پایین» کاربرد یافته‌است.

استعاره «کارکرد» ناظر بر این مطلب است که هریک از اندام‌های بدن نقش یا کارکرد ویژه‌ای دارد که ممکن است با عنصری در یک حوزه مقصد انطباق پیدا کند. بدین‌سان اندام‌واژه‌ها معنایی استعاری می‌یابند و کارکردی مشابه را در حوزه‌ای دیگر نمایش می‌دهند:

(۱۰۳) مفصل: قطعه رابط چدنی یا سربی برای اتصال دو سر کابل قطع‌شده (انوری ۱۳۸۲)

(۱۰۴) اسکلت: پایه‌ها، ستون‌ها، و چهارچوب تحمل‌کننده بار ساختمان... (انوری ۱۳۸۲)

کارکرد مفصل، به‌مثابه عضوی برای اتصال استخوان‌ها، مبنای بسط استعاری آن در معنای ۱۰۳ شده‌است. در ۱۰۴ نیز کارکرد اسکلت در نگه‌داشتن اندام‌های بدن موجب بسط این معنا به حوزه ساختمان شده‌است.

استعاره‌های منفرد دسته‌ای از استعاره‌ها هستند که هریک در اندام‌واژه‌های مشخص و واحدی مشاهده شده‌اند. استعاره «اندازه» استعاره منفردی است که در کاربردهای زیر از واژه «مو» مشاهده می‌شود:

(۱۰۵) الف - مو: فاصله بسیار کم

ب - مو: اندک؛ ناچیز؛ کم: حرف‌هایم مویی هم در او اثر نکرد (انوری ۱۳۸۲)

نازکی و کوچکی یک تار مو ملاک تطابق دو حوزه قرار گرفته‌است. بدین ترتیب، حوزه اندام‌های بدن از یک سو، و حوزه فاصله و کمیت از سوی دیگر، از طریق ویژگی اندازه مرتبط شده‌اند.^۱ از جمله سایر بسط‌های استعاری منفرد می‌توان به کاربرد «دست» در معنای «مداخله» یا «عملکرد»، «سر» در معنای «برتری»، «استخوان» در معنای «استحکام» و «قلب» و «ناف» در معنای «مرکزیت» در نمونه‌های زیر اشاره کرد:

(۱۰۶) دست... دخالت؛ مداخله: در این کودتا دست بیگانگان پیداست (انوری ۱۳۸۲)

(۱۰۷) سر... برتر؛ بهتر: از همه سر است (انوری ۱۳۸۲)

(۱۰۸) استخوان: استحکام... (انوری ۱۳۸۲)

(۱۰۹) الف- قلب... مرکز و وسط چیزی یا جایی: قلب آفریقا

ب- ناف... بخش مرکزی یا میانی جایی یا چیزی: مگر خودت از ناف تهران هستی؟ (انوری

(۱۳۸۲)

۳-۵. مجازها

اندام‌واژه‌های بدن خاستگاه هفت گونه مجاز هستند. در تمامی نمونه‌های زیر، اندامی از بدن در مجاورت با پدیده‌ای دیگر، معنایی کاملاً متفاوت و مجازی یافته‌است:

مجاز «اندام جزء به جای اندام کل» هنگامی مشاهده می‌شود که اندام‌واژه‌ای که بر جزئی از یک اندام دلالت دارد برای اشاره به کل آن به کار رود:

(۱۱۰) مخ: سر، کله (انوری ۱۳۸۲)

«مخ» به مثابه جزئی از مغز و سر، با بسط مجازی، برای اشاره به کل سر به کار رفته‌است.

مجاز «اندام کل به جای اندام جزء»، برخلاف گونه پیشین، هنگامی است که اندام‌واژه‌ای با مفهومی کلی که اجزائی را در بر می‌گیرد، برای اشاره به یکی از آن اجزا به کار رود:

(۱۱۱) صورت: موی صورت (انوری ۱۳۸۲)

۱. استعاره «اندازه» در سایر حوزه‌های واژگان نیز وجود دارد. برای مثال واژه جو با معنای «دانه خوراکی»، از طریق این استعاره معنای «مقدار اندک و ناچیز» یافته‌است.

صورت شامل اجزایی است مانند چشم، بینی، دهان، ریش و سبیل. اندام‌واژه «صورت» در نمونه ۱۱۱، با بسط مجازی، در معنای یکی از این اجزا (موی صورت) به کار رفته است.

مجاز «اندام به جای فعالیت» به مواردی اطلاق می‌شود که یک فعالیت یا حاصل آن، با نام اندامی که با آن مربوط است نامیده می‌شود:

(۱۱۲) زبان: سخن؛ حرف؛ کلام (انوری ۱۳۸۲)

در نمونه بالا اندام‌واژه «زبان» برای اشاره به عمل سخن گفتن و محصول آن به کار رفته است. اندام‌واژه‌های دیگری مانند «چشم»، «مغز» و «مخ» نیز چنین بسط مجازی‌ای را نشان می‌دهند.

مجاز «اندام به جای لباس» هنگامی است که اندام‌واژه برای نامیدن بخش‌هایی از پوشاک به کار می‌رود که در مجاورت با آن اندام قرار می‌گیرند:

(۱۱۳) زانو: بخشی از پاچه شلوار که بر روی زانو قرار می‌گیرد (صدری‌افشار و همکاران، ۱۳۸۱)

اندام‌واژه‌هایی مانند «شانه»، «کمر» و «پاشنه» نیز حاوی این نوع بسط مجازی هستند. مجاز «اندام به جای واحد شمارش» نشان‌دهنده بسط معنای اندام‌واژه و کاربرد آن به مثابه واحد شمارش یک پدیده یا رویداد مربوط است:

(۱۱۴) شکم: هر کدام از دفعات زایمان (انوری ۱۳۸۲)

در جمله‌ای مانند ده شکم زاید... (صدری‌افشار و همکاران، ۱۳۸۱) کاربرد واژه «شکم» در معنای مجازی ۱۱۴ مشاهده می‌شود. کاربرد اندام‌واژه «دهان» به جای واحد هر بار خواندن آواز... (انوری ۱۳۸۲) برپایه این نوع مجاز شکل گرفته است.

مجاز «اندام به جای فرد» نشان‌دهنده بسط معنای اندام‌واژه در اشاره به فرد یا ویژگی معینی از اوست:

(۱۱۵) گوش: آن که برای جاسوسی یا خبرچینی، به سخن دیگران گوش می‌کند (صدری‌افشار و

همکاران، ۱۳۸۱)

اندام‌واژه‌های دیگری مانند «اسکلت»، «چشم» و «مغز» نیز این نوع مجاز را نشان می‌دهند.

مجاز «اندام به جای بیماری» نشان می‌دهد که اندام‌واژه‌ها می‌توانند علاوه بر بخشی از بدن (الف ۱۱۶)، برای نامیدن بیماری‌های مرتبط با اندام‌ها (ب ۱۱۶) به کار برده شوند:

۱۱۶) الف - تیروئید: یکی از غدد درون‌ریز که در گردن و جلو حنجره قرار دارد...

ب - تیروئید: بیماری غده تیروئید (انوری ۱۳۸۲)

به‌همین منوال واژه‌های دیگری از حوزه بدن، مانند «آپاندیس» و «صفرا»، برای نامیدن بیماری‌ها به کار می‌روند.

۴- ساختار گنج‌واژه مدل

گنج‌واژه مدل حول محور نتایج حاصل از تحلیل‌های معنایی سامان و ساختار می‌یابد. اگر بپذیریم که نظریه‌های گوناگون هریک بخشی از ساخت معنایی واژگان زبان را آشکار ساخته‌اند، آنگاه برای تدوین گنج‌واژه، دستمایه‌ای در اختیار داریم که از تحلیل‌ها فراهم آمده‌است و می‌تواند ساختار اصلی گنج‌واژه را شکل دهد.

گنج‌واژه مدل ماهیتاً می‌تواند از دو جنبه «نام‌نگر» باشد: کلان‌ساختار (macrostructure) و خردساختار (microstructure). نخست آنکه واژه‌های گردآوری شده در آن را می‌توان برشی از گنج‌واژه‌ای جامع در نظر گرفت که علاوه بر واژه‌های بدن، واژه‌های حوزه‌های دیگر مانند «رنگ‌ها»، «روابط خویشاوندی»، «وسایل نقلیه»، «حیوانات»، «گیاهان» و جز آن را نیز به شکل موضوعی نمایش می‌دهد. گزینش و ارائه واژه‌های یک حوزه موضوعی، نظیر بدن انسان، پیشاپیش نشان‌دهنده نگرش نام‌نگر به گنج‌واژه در سطح کلان‌ساختار است. دوم آنکه واژه‌های گوناگون، اعم از اسامی، افعال و صفات در هریک از مدخل‌های این گنج‌واژه، به مثابه خردساختار آن، جملگی به جهت اشتراک در مفهوم، یعنی در پیوند با مفهوم واژه‌ای که مدخل شده گرد آمده‌اند. برای نمونه واژه‌های گوناگونی مانند «کفش»، «جوراب»، «دویدن»، «فوتبال» و «لگد» همه در مدخل «پا» قرار می‌گیرند.

ساختمان موضوعی گنج‌واژه مدل به دو شیوه نمایش داده شده‌است؛ در شیوه اول اندام‌واژه‌ها مدخل شده‌است و ذیل هر مدخل، واژه‌های مربوط به آن مدخل با دسته‌بندی‌های معنایی ارائه شده‌است. در این حالت، در عین موضوعی بودن اطلاعات هر مدخل (خردساختار گنج‌واژه)، ساختمان کلی یا کلان‌ساختار آن، که حاوی تمام

مدخل هاست، «می‌تواند» الفبایی باشد^۱ (← ضمیمه الف). در شیوه دوم، دسته‌بندی‌های معنایی مدخل شده‌است و اندام‌واژه‌ها و واژه‌های مربوط به آن‌ها ذیل آن دسته‌بندی‌ها ذکر شده‌است (← ضمیمه ب). در ضمیمه‌های الف و ب، اطلاعات چهار واژه «پا»، «چشم»، «دست» و «دندان» به مثابه نمونه‌ای کوچک از ساختمان و محتوای گنج‌واژه مدل نمایش داده شده‌است. به غیر از نشان‌های اسم و فعل و صفت که مقولات دستوری واژه‌ها را نمایش می‌دهند، سایر نشان‌ها از تحلیل معنایی داده‌ها حاصل شده‌اند.

۵- پیامدها

پیامدهایی از دو جنبه نظری و کاربردی بر این پژوهش مترتب است. از دیدگاه نظری دو رویکرد معناشناختی عمده به داده‌های واژگانی رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. شواهد زیر نشان می‌دهد که رویکرد شناختی در مقایسه با رویکرد ساخت‌گرا توصیف جامع‌تری از داده‌ها ارائه می‌کند:

نخست آنکه معناشناسی ساخت‌گرا معنای واژه‌ها را در دو سطح مؤلفه‌ها یا عناصر کوچک‌تر از معنای واژه‌ها، و روابط معنایی میان واژه‌ها در نظر می‌گیرد.^۲ برای مثال، در سطح روابط، در حوزه اندام‌واژه‌های بدن، برای غالب واژه‌ها می‌توان روابط یکسانی مانند «جزئی از» یک اندام و «نوعی از» یک اندام در نظر گرفت. اما روابط به‌تنهایی معنای واژه‌ها را به‌طور تمام و کمال توصیف نمی‌کنند. برای نمونه، معنای واژه ناف، براساس تعریفی که از آن ارائه شد (← نمونه ۸۹)^۳ با مفهوم «تولد» و مفاهیم وابسته به آن، مانند «جنین»، «بند ناف» و «نوزاد» مربوط است. بدین جهت، مفهوم «تولد» در

۱. می‌گوییم «می‌تواند» زیرا همان‌طور که اشاره شد دیدگاه نام‌نگر را می‌توان در کلان‌ساختار نیز اعمال کرد و فرهنگ را «غیرالفبایی» و به شکل کاملاً موضوعی تنظیم کرد.

۲. یافته‌های تحلیل مؤلفه‌ای که بخشی از پژوهش رساله نگارنده را تشکیل می‌دهند در این مقاله ذکر نشده‌اند. به اعتقاد نگارنده، در مواردی، مؤلفه‌ها می‌توانند مکمل تحلیل‌های قالبی باشند. در قالبی مانند «آرایش»، عنصر «اندام» حضور دارد که نشانگر اندامی از بدن است که آرایش می‌شود. با وجود این فقط اندام‌های خاصی از بدن آرایش‌پذیر هستند که در قالب مذکور تصریح نشده‌است. با استفاده از مؤلفه‌های معنایی، می‌توان این تحلیل را به‌دست داد که عنصر «اندام» در این قالب الزاماً دارای مؤلفه [+بیرونی] است. بدین ترتیب اندام‌واژه‌های فاقد این مؤلفه، یعنی [-بیرونی]، مانند قلب و معده، از قالب «آرایش» کنار گذاشته می‌شوند.

۳. نمونه ۸۹ که در نخستین بخش از این مقاله در شماره گذشته به چاپ رسیده تعریفی است برگرفته از فرهنگ فشرده سخن برای واژه «ناف»: فرورفتگی کوچکی وسط شکم که اثر زخم ناشی از قطع بند ناف پس از تولد کودک است.

تعریف فرهنگ‌نگاشتی این واژه و هریک از واژه‌های اخیر حضور دارد.^۱ همچنین مفهوم واژه‌هایی مانند «روژ»، «سایه» و «خط چشم» چنان‌که در تعریف آن‌ها نمایان می‌شود، علاوه بر اندام‌های بدن، هم‌زمان با چندین مفهوم دیگر نظیر «فرد» و «زیبایی» در پیوند است (← نمونه ۵۷).^۲ چنین پیوندهایی در مفهوم بسیاری از واژه‌های دیگر نیز مشاهده می‌شود. در رویکرد ساخت‌گرا، سازوکاری برای توصیف چگونگی برقراری این پیوندها وجود ندارد. روابط، تنها میان جفت‌واژه‌ها، یعنی دسته‌ای از واژه‌ها با دسته‌ای دیگر از واژه‌ها ارتباط برقرار می‌کنند. به عبارت دیگر، در معناشناسی ساخت‌گرا کانون اصلی توجه عمدتاً روابط جانشینی، و تا حدودی، روابط همنشینی است و روابط مذکور در بالا خارج از این کانون قرار دارند. آنچه در وردنت «مسئله تنیس» (tennis problem) نامیده شده دقیقاً به همین موضوع اشاره دارد (FELLBAUM 1998a, p 10-11; Miller 1998b, p. 34).^۳ این مسئله هنگامی مطرح است که در یک مجموعه واژگانی، واژه‌ها و مفاهیمی که در موضوع مشترکی سهیم هستند و در متن زبانی رابطه همنشینی دارند قابل دسترسی نباشند، و تنها روابط جانشینی مدنظر قرار گرفته باشند. به عبارت دیگر، در این حالت سازوکاری برای نمایش ارتباط واژه‌هایی که در متن و در سطح کلامی مربوط هستند وجود ندارد.^۴ رویکرد شناختی با طرح قالب‌ها این کاستی را رفع می‌کند. نمونه‌های فراوانی از حوزه معنایی اندام‌واژه‌ها و تعاریف آن‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که مفاهیمی از حوزه بدن هم‌زمان با چندین مفهوم از سایر حوزه‌ها در ارتباط هستند، تا آنجا که غالباً ارائه تعریف معنای واژه بدون اشاره به مفهوم مرتبط با آن امکان‌پذیر نیست.

۱. برای مثال در فرهنگ سخن «چنین» این‌گونه تعریف شده‌است: فرزند جانوران زنده‌ها از هنگام شکل‌گیری اندام‌های اصلی بدن تا لحظه تولد. واژه «نوزاد» نیز این چنین تعریف شده‌است: فرزند انسان تا چند هفته پس از تولد.

۲. نمونه ۵۷ در نخستین بخش از این مقاله در شماره گذشته به چاپ رسیده‌است: «روژ: ماده‌ای که زنان برای زیبایی به لب می‌مالند (انوری ۱۳۸۲).

۳. فلیوم اعتقاد دارد تعریفی که برای هر مدخل در وردنت ارائه شده‌است، این نقیصه را جبران می‌کند. برای مثال، واژه «زبان» در تعریف فعل «لیسیدن» ذکر می‌شود و بدین ترتیب رابطه این اندام‌واژه با فعل مربوط به آن نشان داده می‌شود (گفتگوی شخصی؛ همچنین ← رضوی ۱۳۸۴).

۴. برای مثال واژه‌هایی مانند «توپ»، «راکت» و «تور» که به حوزه موضوعی مشترکی نظیر بازی تنیس تعلق دارند، بدون ذکر پیوندها با این حوزه و به‌شکل جداگانه ارائه می‌شوند. وجه تسمیه «مسئله تنیس» نیز از اینجا ناشی می‌شود.

دوم آنکه رویکرد شناختی در توصیف برخی شواهد مربوط به روابط متداعی منحصربه‌فرد تواناست. برخی از این‌گونه روابط که معناشناسی ساخت‌گرا قادر به ارائه توصیف دقیقی برای آن‌ها نیست در جفت‌هایی نظیر «گردن: زرافه» یا «آرواره: کوسه» (— نمونه ۴۲) به چشم می‌خورد.^۱ اصطلاحات «توجه» و «برجستگی» در رویکرد شناختی توصیف مناسبی برای این موارد فراهم می‌کنند. «توجه» که از جمله توانایی‌های شناختی انسان است، عموماً به تمرکز و قابلیت‌گزینش برخی از ابعاد محرک‌ها برای تحلیل بیشتر تعبیر می‌شود (Eysenck 2001, p. 113). از سوی دیگر، برخی ویژگی‌های ذاتی پدیده‌ها موجب «برجستگی» آن‌ها و در نتیجه جلب توجه می‌شود (Croft & Cruse 2004, p. 46-47). چنین ویژگی‌هایی موجب شده‌است که گردن و آرواره در این دو جانور برجسته جلوه کند و در کانون توجه قرار گیرد.

سومین پیامد نظری در خصوص روابط معنایی سلسله‌مراتبی است. دو رویکرد مورد بحث دیدگاه‌های متفاوتی را فراوری ما می‌گذارند. به نظر می‌رسد که نقطه قوت ساخت‌گرایی در این است که با در نظر گرفتن چهارچوب‌های مستحکمی برای تشخیص این‌گونه روابط، نظیر «الف نوعی ب است» یا «الف جزئی از ب است»، در ایجاد فهرستی منظم از واژه‌های مرتبط برای تدوین گنج‌واژه کارساز واقع می‌شود. با این همه، کاستی رویکرد مذکور در این خصوص، انعطاف‌ناپذیری چهارچوب‌هاست که با شَمّ زبانی گویشوران و داده‌های پژوهش مغایرت دارد. در اینجا نیز رویکرد شناختی توصیف موجه‌تری ارائه می‌کند. در این رویکرد مرز مقولات، «گنگ» (fuzzy) در نظر گرفته می‌شود. بدین ترتیب مجموعه‌ای از اعضای مرکزی و حاشیه‌ای پدید می‌آیند. اعضای حاشیه‌ای اگرچه در آن مقوله عضویت دارند، ممکن است رفتار زبانی متفاوتی را از خود بروز دهند. نمونه بارز چنین وضعیتی را در اندام‌واژه‌های بدن و با مقایسه واژه‌هایی مانند «دست»، «پا» و «چشم» با واژه‌های دیگری از این حوزه، مانند «مو»، «ناخن» و «عرق» مشاهده می‌کنیم. کاربرد «اندام» یا «عضوی از بدن» برای دسته نخست، یا اعضای مرکزی، طبیعی است: «دست اندامی از بدن است»؛ درحالی‌که کاربرد این عبارت برای دسته دوم، یا اعضای حاشیه‌ای خلاف شَمّ زبانی است: «؟مو اندامی از بدن

۱. نمونه ۴۲ در نخستین بخش از این مقاله در شماره گذشته به چاپ رسیده‌است: «زرافه»: جانور پستاندار... با جثه بزرگ و گردن و پاهای خیلی بلند... (انوری ۱۳۸۲).

است» یا «؟عرق اندامی از بدن است». این گروه از واژه‌ها هرچند به حوزه بدن تعلق دارند، اما عضو حاشیه‌ای آن محسوب می‌شوند، و با معیارهای ساخت‌گرایی، مبتنی بر شرط مستحکم لازم و کافی بودن ویژگی‌ها برای عضویت در یک مقوله، قابل توصیف نیستند.

این یافته‌ها با دیدگاه فیلمور (Fillmore 1977, 1982) و کرافت و کروز (Croft & Cruse 2004) در تأکید بر توانایی رویکرد شناختی در پاسخگویی به مسائل معناشناسی همخوانی دارد (برای نمونه ← Croft & Cruse 2004, ch. 2, p. 76-77).

از دیدگاه کاربردی چند پیامد عمده درخور توجه است:

نخست آنکه از تحلیل معنایی و طبقه‌بندی‌های حاصل از آن می‌توان در شناسایی سایر حوزه‌های معنایی بهره گرفت. برای نمونه، بررسی واژه‌هایی از حوزه «وسایل نقلیه» با به‌کارگیری چنین الگویی دسته‌بندی‌های زیر را به‌دست می‌دهد:

انواع وسایل نقلیه	خودرو، قطار، هواپیما
انواع	هواپیما: هواپیمای اطلاعاتی، هواپیمای اکتشافی؛ قطار: قطار زیرزمینی، قطار سریع‌السير
اجزا	هواپیما: بدنه، دم، بال؛ قطار: لکوموتیو، واگن
نام دیگر	هواپیما: طیاره؛ قطار: ترن
شغل	هواپیما: خلبان؛ قطار: لکوموتیوران
مکان	هواپیما: فرودگاه؛ قطار: راه‌آهن
مسیر حرکت	هواپیما: باند فرودگاه؛ قطار: ریل

چنین اطلاعاتی را می‌توان عمده‌تاً از تعریف یک واژه یا تعاریف مربوط به آن در فرهنگ لغت استخراج کرد.^۱ نسخه رایانه‌ای یک فرهنگ، یا «فرهنگ ماشین‌خوان» (machine-readable dictionary)، برای استخراج این اطلاعات معنایی بسیار سودمند است؛ زیرا با استفاده از آن می‌توان، به‌سهولت و باسرعت، تمامی موارد وقوع واژه موردنظر را در فرهنگ ردیابی و مشخص کرد.^۲ همان‌گونه که مشاهده می‌شود این

۱. این نمونه‌ها از فرهنگ سخن (انوری ۱۳۸۱؛ انوری ۱۳۸۲) استخراج شده‌است.

۲. برای مثال، با جستجوی واژه‌ای مانند «هواپیما»، فرهنگ ماشین‌خوان موارد وقوع آن را در تعاریف سایر مدخل‌های فرهنگ عرضه می‌کند و از این طریق، پیوند نهفته مفاهیم را آشکار می‌سازد. کاربرد واژه «هواپیما» در

طبقه‌بندی‌ها که عمدتاً نشانگر روابط و قالب‌ها هستند از یک حوزه به حوزه‌ای دیگر تفاوت‌هایی دارند. «مسیر حرکت» درخصوص وسایل نقلیه، و «حواس» تنها درخصوص اندام‌های بدن مطرح می‌شود. آنچه اهمیت دارد این است که این طبقه‌بندی‌های معنایی آشکارا می‌توانند سامان و نظم در شکل‌دهی به فرهنگ‌های موضوعی به دست دهند.

از جمله اصلی‌ترین مباحث در نوشتگان (literature) مربوط به رابطه اطلاعات معنایی با فرهنگ‌های لغت و گنج‌واژه‌ها، موضوع استخراج این اطلاعات از تعریف‌های موجود در فرهنگ‌های لغت عمومی است (← ۱-۲)^۱. پرسش اساسی در ورای این بحث چنین است: آیا می‌توان از تعریف‌های موجود در فرهنگی معنانگر، نظیر یک فرهنگ لغت معمولی، در جهت عکس بهره برد و مجموعه‌ای از واژه‌ها را با مفاهیم مرتبط استخراج و در تدوین فرهنگی نام‌نگر، نظیر یک گنج‌واژه، به کار گرفت؟ شواهد ارائه شده نشان می‌دهد که بسیاری از اطلاعات معنایی، مانند روابط، قالب‌ها، استعاره‌ها و مجازها با این شیوه قابل بازیابی هستند. اما واکاوی تعاریف همواره منجر به بازیابی اطلاعات معنایی صحیح و شناخت جامع معانی نمی‌شود و در عمل همواره سلسله‌مراتب منظمی از شمول با جستجوی تعاریف به دست نمی‌آید. برای مثال، بر مبنای تعریف، «مچ»، «آرنج» و «زانو» نوعی مفصل تلقی شده‌اند (آرنج: مفصل بین استخوان‌های ساعد و بازو [انوری ۱۳۸۲]). در یک سلسله‌مراتب خوش ساخت، «مفصل» می‌بایست «نوعی اندام» یا «عضو (اتصال‌دهنده) در بدن» باشد تا از این طریق بین این اندام‌واژه‌ها از یک سو، و حوزه «بدن» از سوی دیگر، ارتباط برقرار شود. اما تعریف موجود در فرهنگ لغت برای واژه «مفصل» با این استنباط معنایی مغایرت دارد: محل کنار هم قرار گرفتن یا اتصال دو یا چند استخوان... (انوری ۱۳۸۲). برای رفع کاستی‌های

→

مدخل‌ها این نکته را نشان می‌دهد: «وسایل نقلیه»: انواع خودرو، قطار، هواپیما؛ «دماغه»: بخش جلویی و پیش آمده چیزی مانند... هواپیما؛ «خلبان»: آن‌که هواپیما را هدایت می‌کند؛ «فرودگاه»: جایی که هواپیما در آن فرود می‌آید... (انوری ۱۳۸۲).

(۱) بخش مباحث نظری مقاله که در نخستین بخش از مقاله در شماره گذشته به چاپ رسیده است.

داده‌های فرهنگ لغت، استفاده از داده‌های برگرفته از گویشوران و درون‌نگری ضروری به نظر می‌رسد (← ۱-۳).^۱

سومین پیامد کاربردی این شیوه نام‌نگر در تحلیل معنایی محتوای فرهنگ‌ها، آشکار ساختن پاره‌ای کاستی‌های موجود در مدخل‌ها و تعاریف است. فقدان برخی مدخل‌ها از نظر دسته‌بندی موضوعی، عدم تعریف‌دهی برای برخی از اسامی جنس، و ناهمگونی تعاریف از آن جمله است. برای نمونه، بررسی مدخل‌های گوناگون مربوط به حوزه «وسایل نقلیه»، خلأهای بسیاری را در ارائه ساختار این حوزه در فرهنگ لغت آشکار می‌کند. واژه‌هایی مانند «قطار برقی»، «کشتی بخار» و «هواپیمای مسافربری» که به لحاظ نظری در سطح پایین سلسله‌مراتب «وسایل نقلیه» به ترتیب ذیل «قطار»، «کشتی» و «هواپیما» قرار می‌گیرند ارائه نشده‌اند.^۲ برخی اسامی جنس نیز چنین‌اند. مثلاً «چشم»، اندام حسی بینایی دانسته شده و برای «اندام حسی» این تعریف ارائه شده‌است: هریک از اندام‌های تخصصی مانند چشم، گوش، زبان، بینی، یا پوست... (انوری ۱۳۸۲). اما درنهایت، در فرهنگ مشخص نشده‌است که منظور از «اندام تخصصی» چیست. از سوی دیگر، تعاریف واژه‌های وابسته به یک حوزه معنایی، همگون و یکنواخت نیستند. برای نمونه، «مغز» و «معهده» برخلاف سایر اندام‌واژه‌ها با اسم جنس «اندام» و «عضو» تعریف نشده‌اند. «مغز»، قسمتی از دستگاه عصبی مرکزی، و «معهده»، قسمت کیسه‌مانند لوله گوارش (انوری ۱۳۸۲) ذکر شده‌است. تحلیل معنایی و ارائه طبقه‌بندی‌های معنابنیاد و اتخاذ رویکردی نام‌نگر، نظیر گنجاندن واژه‌های مختلف در حوزه‌های معنایی مشترک مانند «بدن» و «وسایل نقلیه»، راه را برای شناسایی، نقد و رفع اینگونه کاستی‌ها هموار می‌کند.

۱. بخش روش‌شناسی مقاله که در نخستین بخش از مقاله در شماره گذشته به چاپ رسیده‌است.
۲. داده‌ها از فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۱) و فرهنگ فشرده سخن (۱۳۸۲) است.

ضمیمه الف

(اشتقاق) (صفت) پایی

چشم

(انواع و اقسام) (اسم) چشم بادامی، چشم تابه‌تا، چشم خمار، چشم کشیده، چشم زاغ، چشم کبود، چشم سیاه، چشم آبی، چشم سبز، چشم عسلی، چشم میشی، چشم لوچ، چشم کور

(نوعی) (اسم) اندام حسی، اندام بینایی، عضو (اجزا و اتصالات) (اسم) عنبیه، پلک، مژه، قرنيه، مردمک، عدسی، شبکیه، سفیدی چشم، عصب بینایی، حلقه

(جزئی از) (اسم) صورت

(بیماری، عارضه و درمان) (اسم) چشم‌پزشک، نزدیک‌بینی، کوری، نابینایی، دوربینی، آستیگماتیسم، ضعف بینایی، ضعف چشم، گل‌مژه، تبخال، آب مروارید، آب سیاه، لیزیک، (فعل) سیاهی‌رفتن، دودزدن، قرمزشدن، عینک‌زدن، لنززدن، (صفت) آستیگمات، نزدیک‌بین، دوربین، ضعیف، قوی، تار، قرمز، کور، نابینا

(متخصص‌ها و شغل‌ها) (اسم) چشم‌پزشک،

چشم‌پزشکی، متخصص چشم

(اعمال و کارکردها) (اسم) چشمک، نگاه، (فعل) دیدن، مشاهده‌کردن، نگرستن، زل‌زدن، بازکردن، چشمک‌زدن، نگاه‌کردن، چپ‌چپ نگاه‌کردن، بستن، نظاره‌کردن.

(پدیده‌های حسی و حواس) (اسم) بینایی، روشنایی،

نور، تاریکی، (فعل) دیدن

پا

(نوعی) (اسم) عضو تحتانی، اندام حرکتی

(اجزا و اتصالات) (اسم) کف پا، قوزک پا، زانو، ران، انگشت پا، ساق، پاشنه، شست پا، ناخن پا

(جزئی از) (اسم) بدن

(بیماری، عارضه و درمان) (اسم) پیچ‌خوردگی، دررفتگی، شکستگی، ترک، ورم، تاول، (فعل) پیچ خوردن، دررفتن، شکستن، (صفت) چلاق، علیل، فلج

(اعمال و کارکردها) (اسم) لگدپرانی، (فعل) راه‌رفتن، قدم‌زدن، دویدن، لگدزدن، لگدانداختن

(پوشاک) (اسم) کفش، جوراب، شلوار، شلوارک، شورت، پوتین، چکمه، کتانی، کفش اسپرت، دم‌پایی، صندل، (فعل) پا کردن، پوشیدن

(نظافت، آرایش و وسایل) (اسم) اپیلاسیون، کرم موبر، تیغ، خودتراش، پدیکور، سنگ پا، پابند، خلخال، مسح، (فعل) شویوکردن، تیغ‌زدن، کرم‌زدن، مسح‌کردن، مسح‌کشیدن

(ورزش‌ها و فعالیت‌ها) (اسم) فوتبال، دو، تکواندو، دوچرخه‌سواری، پرش، دومیدانی، پاتیناژ، رقص پا، باله، لگد، شوت، (فعل) شوت‌زدن، شوتیدن، لگدزدن، رکاب‌زدن، پازدن، دریبل‌زدن، دریبل کردن

(استعاره) (اسم) پا (پایین، قسمت پایین)

(تداعی) (اسم) مین

(پوشاک) (اسم) چشم‌بند، (فعل) بستن

(نظافت، آرایش و وسایل) (اسم) عینک، لنز، کِرم
دُور چشم، ریمل، خط چشم، سایه، فرمژه،
مداد، سرمه، (فعل) آرایش‌کردن، خط
چشم‌کشیدن، سایه‌زدن، سایه‌کشیدن،
مدادکشیدن، عینک‌زدن، لنززدن، لنز گذاشتن
(عواطف و ارتباطات) (اسم) چشمک، چپ‌چپ،
اشاره، خشم، ترس، تعجب، دشمنی، سوء
نیت، طمع، (فعل) چشمک‌زدن، چشم‌دراندن،
چپ‌چپ نگاه‌کردن

(حالات و ویژگی‌ها) (صفت) بادامی، تابه‌تا، خمار،
کشیده، زاغ، کبود، سیاه، آبی، سبز، عسلی،
میشی، لوچ، راست، چپ، کور، نابینا
(ترشحات و مواد زائد) (اسم) اشک، قی، (فعل)
اشک‌ریختن، گریه‌کردن، قی کردن
(توصیف فرد) (اسم) (صفت) چشم‌آبی،
چشم‌عسلی، چشم‌سبز، سیاه‌چشم
(استعاره) (اسم) چشم (مهره‌هایی شبیه چشم
انسان یا جانوران برای زینت یا دفع چشم
زخم)

(مجاز) (اسم) چشم (نگاه، نظر)

(تداعی) (اسم) مینیاتور، نقاشی، مجسمه‌سازی،
سینما
(اشتقاق) (اسم) چشمی، چشمک، چشم‌گاه،
چشمه

دست

(نوعی) (اسم) عضو، اندام

(اجزا و اتصالات) (اسم) مچ، آرنج، کف دست،
انگشت دست، بازو، مچ، ساعد

(جزئی از) (اسم) بدن، بالاتنه

(بیماری، عارضه و درمان) (اسم) پینه، (صفت)
چلاق

(اعمال و کارکردها) (اسم) سیلی، چک، مشت،
(فعل) لمس‌کردن، دست‌زدن، نوازش‌کردن،
چنگ‌زدن، دست‌مالی‌کردن، دست‌کشیدن، در
دست‌گرفتن، گرفتن، چک‌زدن، سیلی‌زدن،
مشت‌زدن

(پدیده‌های حسی و حواس) (اسم) لامسه، (فعل)
لمس‌کردن، حس‌کردن

(پوشاک) (اسم) دستکش، (فعل) دست‌کردن،
پوشیدن

(نظافت، آرایش و وسایل) (اسم) دست‌بند، انگو،
حلقه، انگشتر، (فعل) دست‌کردن، انداختن

(عواطف و ارتباطات) (اسم) تشویق، تحسین،
خداحافظی، اشاره، جلب توجه، دوستی،
سلام، خوشامد، پیمان، (فعل) دست‌زدن،
کف‌زدن، دست‌تکان‌دادن، بای‌بای‌کردن،
اشاره‌کردن، دست‌دادن

(حالات و ویژگی‌ها) (صفت) عضله‌ای، قوی،
ضعیف، لاغر، تپل، شکسته

(ورزش‌ها و فعالیت‌ها) (اسم) بوکس، مشت‌زنی،
هندبال، والیبال، مشت، ساعد، آبشار، خطای
هند، (فعل) مشت‌زدن، ساعد‌زدن، آبشارزدن،
هندشدن

(استعاره) (اسم) دست (قدرت و اختیار)، دست
(دخالت، مداخله)، دست (مالکیت، دارایی یا
تصرف)، دست (موقعیتی که در آن چیزی در
اختیار یا تصرف کسی است)

(متخصص‌ها و شغل‌ها) (اسم) دندان‌پزشک،
دندان‌پزشکی

(اعمال و کارکردها) (اسم) گاز، (فعل) جویدن،
گاز گرفتن، گاززدن، دندان‌زدن

(نظافت، آرایش و وسایل) (اسم) مسواک، نخ
دندان، خلال، (فعل) مسواک‌زدن، نخ‌کردن،
خلال‌کردن

(عواطف و ارتباطات) (اسم) دندان‌قروچه، خشم،
(فعل) دندان‌قروچه کردن / رفتن

(حالات و ویژگی‌ها) (صفت) پوسیده، کرم‌خورده،
سفید، زرد، سیاه، جرم‌گرفته

(صداها) (اسم) قرچ‌وقوروج، (فعل) قرچ‌وقوروج
کردن

(ترشحات و مواد زائد) (اسم) چرک، جرم، (فعل)
چرک‌کردن، جرم‌گرفتن

(اشتقاق) (اسم) دندان‌ه، (صفت) دندان‌ی

(تداعی) (اسم) تایپ، ابزار

(اشتقاق) (اسم) دست‌وانه، دسته، دستک، (صفت)
دستی

دندان

(انواع و اقسام) (اسم) دندان آسیا، دندان کرسی،
دندان پیش، دندان ثنایا، دندان دایمی، دندان
شیری، دندان عقل، دندان کرم‌خورده، دندان
نیش

(نوعی) (اسم) اندام سخت، زائده استخوانی

(اجزا و اتصالات) (اسم) مینای دندان، تاج دندان،
ریشه، عاج دندان، مغز دندان

(جزئی از) (اسم) دهان، آرواره

(بیماری، عارضه و درمان) (اسم) دندان‌پزشک،

ارتودنسی، کرم‌خوردگی، پوسیدگی،

عصب‌کشی، جرم‌گیری، دندان‌درد، (فعل) پر

کردن، (صفت) پوسیده، کرم‌خورده، زرد، سیاه

ضمیمهٔ ب

انواع و اقسام اندام‌های بدن

چشم (اسم) چشم بادامی، چشم تابه‌تا، چشم خمار، چشم کشیده، چشم زاغ، چشم کبود، چشم سیاه، چشم آبی، چشم سبز، چشم عسلی، چشم میشی، چشم لوچ، چشم کور

دندان (اسم) دندان آسیا، دندان کرسی، دندان پیش، دندان ثنایا، دندان دایمی، دندان شیری، دندان عقل، دندان کرم‌خورده، دندان نیش

نوع

پا (اسم) عضو تحتانی، اندام حرکتی

چشم (اسم) اندام حسی، اندام بینایی، عضو

دست (اسم) عضو، اندام

دندان (اسم) اندام سخت، زائدهٔ استخوانی

اجزا و اتصالات

پا (اسم) کف پا، قوزک پا، زانو، ران، انگشت پا، ساق، پاشنه، شست پا، ناخن پا

چشم (اسم) عنابه، پلک، مژه، قرنیه، مردمک، عدسی، شبکیه، سفیدی چشم، عصب بینایی، حلقه

دست (اسم) مچ، آرنج، کف دست، انگشت دست، بازو، مچ، ساعد

دندان (اسم) مینای دندان، تاج دندان، ریشه، عاج دندان، مغز دندان

جزئی از

پا (اسم) بدن

چشم (اسم) صورت

دست (اسم) بدن، بالاتنه

دندان (اسم) دهان، آرواره

بیماری، عارضه و درمان

پا (اسم) پیچ‌خوردگی، دررفتگی، شکستگی، ترک، ورم، تاول، (فعل) پیچ خوردن، دررفتن، شکستن، (صفت) چلاق، علیل، فلج

چشم (اسم) چشم‌پزشک، نزدیک‌بینی، کوری، نابینایی، دوربینی، آستیگماتیسم، ضعف بینایی، ضعف چشم، گل‌مژه، تبخال، آب مروارید، آب سیاه، لیزیک، (فعل) سیاهی‌رفتن، دودوزدن، قرمزشدن، عینک‌زدن، لنززدن، (صفت) آستیگمات، نزدیک‌بین، دوربین، ضعیف، قوی، تار، قرمز، کور، نابینا

دست (اسم) پینه، (صفت) چلاق

دندان (اسم) دندان‌پزشک، ارتودنسی، کرم‌خوردگی، پوسیدگی، عصب‌کشی، جرم‌گیری، دندان‌درد، (فعل) پر کردن، (صفت) پوسیده، کرم‌خورده، زرد، سیاه

متخصص‌ها و شغل‌ها

چشم (اسم) چشم‌پزشک، چشم‌پزشکی، متخصص چشم

دندان (اسم) دندان‌پزشک، دندان‌پزشکی

اعمال و کارکردها

پا (اسم) لگدپرانی، (فعل) راه‌رفتن، قدم‌زدن، دویدن، لگدزدن، لگدانداختن

چشم (اسم) چشمک، نگاه، (فعل) دیدن، مشاهده کردن، نگریستن، زل‌زدن،

سایه کشیدن، مدادکشیدن، عینک زدن، لنز زدن،
لنز گذاشتن

دست (اسم) دست‌بند، انگو، حلقه، انگشتر،
(فعل) دست کردن، انداختن

دندان (اسم) مسواک، نخ دندان، خلال، (فعل)
مسواک زدن، نخ کردن، خلال کردن

عواطف و ارتباطات

چشم (اسم) چشمک، چپ‌چپ، اشاره، خشم،
ترس، تعجب، دشمنی، سوء نیت، طمع، (فعل)
چشمک زدن، چشم دراندن، چپ‌چپ
نگاه کردن

دست (اسم) تشویق، تحسین، خداحافظی،
اشاره، جلب توجه، دوستی، سلام، خوشامد،
پیمان، (فعل) دست زدن، کف زدن، دست
تکان دادن، بای‌بای کردن، اشاره کردن،
دست دادن

دندان (اسم) دندان قروچه، خشم، (فعل)
دندان قروچه کردن / رفتن

حالات و ویژگی‌ها

چشم (صفت) بادامی، تابه‌تا، خمار، کشیده، زاغ،
کبود، سیاه، آبی، سبز، عسلی، میشی، لوچ،
راست، چپ، کور، نابینا

دست (صفت) عضله‌ای، قوی، ضعیف، لاغر،
تپل، شکسته

دندان (صفت) پوسیده، کرم خورده، سفید، زرد،
سیاه، جرم گرفته

صداها

دندان (اسم) قرچ و قوروج، (فعل) قرچ و قوروج
کردن

چشمک زدن، باز کردن، بستن، نگاه کردن،
نظاره کردن، چپ‌چپ نگاه کردن

دست (اسم) سیلی، چک، مشت، (فعل) گرفتن،
لمس کردن، دست زدن، نوازش کردن،
جنگ زدن، دست کشیدن، دست‌مالی کردن، در
دست گرفتن، دست دادن، چک زدن، سیلی زدن،
مشت زدن

دندان (اسم) گاز، (فعل) جویدن، گاز گرفتن،
گاز زدن، دندان زدن

پدیده‌های حسی و حواس

چشم (اسم) بینایی، روشنایی، نور، تاریکی،
(فعل) دیدن

دست (اسم) لامسه، (فعل) لمس کردن،
حس کردن

پوشاک

پا (اسم) کفش، جوراب، شلوار، شلوارک،
شورت، پوتین، چکمه، کتانی، کفش اسپرت،
دم‌پایی، صندل، (فعل) پا کردن، پوشیدن

چشم (اسم) چشم‌بند، (فعل) بستن
دست (اسم) دستکش، (فعل) دست کردن،
پوشیدن

نظافت، آرایش و وسایل

پا (اسم) اپیلاسیون، کرم موبر، تیغ، خودتراش،
پدیکور، سنگ پا، پابند، خلخال، مسح، (فعل)
شیو کردن، تیغ زدن، کرم زدن، مسح کردن،
مسح کشیدن

چشم (اسم) عینک، لنز، کرم دور چشم، ریمل،
خط چشم، سایه، فرمژه، مداد، سرمه، (فعل)
آرایش کردن، خط چشم کشیدن، سایه زدن

ترشحات و مواد زائد

چشم (اسم) اشک، قی، (فعل) اشک‌ریختن،

گریه کردن، قی کردن

دندان (اسم) چرک، جرم، (فعل) چرک کردن،

جرم گرفتن

ورزش‌ها و فعالیت‌ها

پا (اسم) فوتبال، دو، دوچرخه‌سواری، تکیه‌اندو،

پرش، دومیدانی، پاتیناژ، رقص پا، باله، لگد،

شوت، (فعل) شوت زدن، شوتیدن، لگد زدن،

رکاب زدن، پازدن، دریبل زدن، دریبل کردن

دست (اسم) بوکس، مشت‌زنی، هندبال، والیبال،

مشت، ساعد، آبشار، خطای هند، (فعل)

مشت زدن، ساعد زدن، آبشار زدن، هَندشدن

توصیف فرد

چشم (اسم) (صفت) چشم‌آبی، چشم‌عسلی،

چشم‌سبز، سیاه‌چشم

استعاره

پا (اسم) پا (پایین، قسمت پایین)

چشم (اسم) چشم (مهره‌هایی شبیه چشم انسان

یا جانوران برای زینت یا دفع چشم زخم)

دست (اسم) دست (قدرت و اختیار)، دست

(دخال، مداخله)، دست (مالکیت، دارایی یا

تصرف)، دست (موقعیتی که در آن چیزی در

اختیار یا تصرف کسی است)

مجاز

چشم (اسم) چشم (نگاه، نظر)

تداعی

پا (اسم) مین

چشم (اسم) مینیاتور، نقاشی، مجسمه‌سازی،

سینما

دست (اسم) تایپ، ابزار

اشتقاق

پا (صفت) پایی

چشم (اسم) چشمی، چشمک، چشم‌گاه، چشمه

دست (اسم) دست‌آورد، دسته، دستک، (صفت)

دستی

دندان (اسم) دندانه، (صفت) دندانی

منابع:

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران، هشت جلد.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ فشرده سخن، سخن، تهران، دو جلد.
- باطنی، محمدرضا و دستیاران (۱۳۸۵)، فرهنگ معاصر پویا انگلیسی - فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- تبریزی خیابانی، محمدعلی (۱۳۰۹)، فرهنگ بهارستان، کتابخانه ادبیه، تبریز.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۰)، مقالات ادبی، زبان‌شناختی، نیلوفر، تهران.
- حق‌شناس، علی محمد (و) حسین سامعی (و) نرگس انتخابی (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- خداپرستی، فرج‌الله (۱۳۷۶)، فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی، دانشنامه فارس، شیراز.
- رضوی، محمدرضا (۱۳۸۴)، «گزارش سفر پژوهشی»، مجله نامه فرهنگستان، شماره ۲۸، ص ۲۳۳ - ۲۴۱.
- رضوی، محمدرضا (۱۳۸۶)، رویکردهای معنایی در تدوین گنج‌واژه زبان فارسی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
- صبا، محسن (۱۳۶۶)، فرهنگ بیان اندیشه‌ها، فرهنگ، تهران.
- صدری‌افشار، غلامحسین و دیگران (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- فراروی، جمشید (۱۳۷۷)، فرهنگ طیفی، ساحل، تهران.
- قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، شش جلد.
- Amsler, Robert Alfred (1980), "The structure of Merriam-Webster pocket dictionary", Unpublished doctoral dissertation, Austin: University of Texas.
- Apresyan. Yuri, Igor Mel'čuk, and Alexander Žolkovsky (1970), "Semantics and Lexicography: Towards a New Type of Unilingual Dictionary", In F. Kiefer (ed.), *Studies in Syntax and Semantics*, Dordrecht: Reidel Publishing Company, 1-33.
- A Thematic Dictionary of Modern Persian* (2004) Compiled by Colin Turner, London: RoutledgeCurzon.
- BOGURAEV, Bran & Ted BRISCOE (eds.) (1989), *Computational Lexicography for Natural Language Processing*, London: Longman.

- Calzolari, Nicoletta (1988), "The dictionary and the thesaurus can be combined", In M. W. Evens (ed.), *Relational models of the lexicon: Representing knowledge in semantic networks*, Cambridge: Cambridge University Press, 75-96.
- Collins Cobuild English Dictionary* (1995), edited by John Sinclair. Glasgow: Harper Collins.
- Croft, William & D. Allan Cruse (2004), *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dictionnaire Explicatif et Combinatoire du Français Contemporain: Recherches Lexico-Semantiques* (1999), Gaétane Dostie, Igor Mel'čuk et Alain Polguère. tome IV, Les Presses de l'Université de Montréal.
- English Speech Act Verbs: A semantic dictionary* (1987), Compiled by Anna Wierzbicka, Sydney: Academic Press.
- Evens, Martha Walton, James Vandendorpe & Yih-Chen Wang (1985), "Lexical- Semantic Relations in Information Retrieval", In S. Williams (ed.), *Humans and Machines*, Norwood, NJ: Ablex, 73-100.
- Evens, Martha Walton (1988), "Introduction", In M. W. Evens (ed.), *Relational models of the lexicon: Representing knowledge in semantic networks*, Cambridge: Cambridge University Press, 1-37.
- Eysenck, Michael W (2001), *Principles of Cognitive Psychology*, (2nd edition), UK: Psychology Press Ltd.
- Fellbaum, Christiane (1998a), "Introduction", In Christiane Fellbaum (ed.), *WordNet: an electronic lexical database*, Cambridge, MA: MIT Press, 1-19.
- Fellbaum, Christiane (1998b), "A semantic network of English verbs". In Christiane Fellbaum (ed.), *WordNet: an electronic lexical database*, Cambridge, MA: MIT Press, 69-104.
- Fillmore, Charles J. & Beryl T. Atkins (1992), "Toward a frame-based lexicon: the semantics of RISK and its neighbors", Adrienne Lehrer and Eva Feder Kittay (eds), *Frames, fields and contrasts: new essays in semantic and lexical organization*, Hillsdale, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates, 75- 102.

- FILLMORE, Charles J., Christopher R. JOHNSON & Miriam R. L. PETRUCK (2003a), "Background to FrameNet", *International Journal of Lexicography*, vol.16, no 3, 235-250.
- FILLMORE, Charles J., Miriam R. L. PETRUCK, Josef RUPPENHOFER & Abby WRIGHT (2003b), "FrameNet in action: the case of attaching", *International Journal of Lexicography*, vol.16, no 3, 297-332.
- FONTELLE, Thierry. (ed.) (2000), "Introduction: Dictionaries, Thesauri and Lexical-Semantic Relations", *International Journal of Lexicography*, (Special Issue), vol. 3, no 4, 229-231.
- FrameNet* <<http://framenet.icsi.berkeley.edu/>>
- FRAWLEY, William (1988), "Relational models and metascience", In M. W. Evens (ed.), *Relational models of the lexicon: Representing knowledge in semantic networks*, Cambridge: Cambridge University Press, 335-372.
- HALLIDAY, M.A.K. et al (2004), *Lexicology and Corpus Linguistics*, London & New York: Continuum.
- HARTMANN, R.R.K. & Gregory JAMES (1998), *Dictionary of Lexicography*, London and New York: Routledge.
- HULLEN, Werner (1999), *English Dictionaries 800-1700: The Topical Tradition*, Oxford: Clarendon Press.
- JACKSON, Howard (2002), *Lexicography: An introduction*, London and New York: Routledge.
- KIPFER, Barbara Ann (1986), "Investigating an onomasiological approach to dictionary material ", *Dictionaries*, 8, 55-64.
- LAKOFF, George & Mark JOHNSON (1980), *Metaphors We Live By*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- LAKOFF, George (1987), *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- LEE, David (2001), *Cognitive Linguistics: an introduction*, Oxford: Oxford University Press.
- Longman Essential Activator* (1997), edited by Della Summers.
- Longman Language Activator* (1993), edited by Della Summers.

- Longman Lexicon of Contemporary English* (1981), Compiled by Tom McArthur, Harlow, Essex: Longman.
- Mel'čuk, Igor A. (1981), "Meaning-text models: A recent trend in Soviet Linguistics", *Annual Review of Anthropology*, 10, 27-62.
- Michiels, A. & J. Noel (1982), "Approaches to Thesaurus Production", *COLING 82*, Amsterdam: North-Holland, 227-232.
- Miller, George (1998a), "Foreword", In Christiane Fellbaum (ed.), *WordNet: an electronic lexical database*, Cambridge, MA: MIT Press, xv-xxii.
- Miller, George (1998b), "Nouns in WordNet", In Christiane Fellbaum (ed.), *Wordnet: an electronic lexical database*, Cambridge, MA: MIT Press, 23-46.
- Moerdijk, Fons (2003), "The codification of semantic information", In P. van Sterkenburg (ed.), *A Practical Guide to Lexicography*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, 273-296.
- Murphy, M. Lynne (2003), *Semantic Relations and the lexicon*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Oxford Photo Dictionary* (1991), edited by Jane Taylor, Oxford: Oxford University Press.
- Peters, Wim & Kilgarriff, Adam (2000), "Discovering semantic regularity in lexical resources", *International Journal of lexicography*, vol 13, no 4, 287-312.
- Petruck, Miriam (1986), *Body part terminology in Hebrew: a study in lexical semantics*, Unpublished PhD dissertation, Berkeley: University of California.
- Petruck, Miriam (1995), "Frame semantics and the structure of the lexicon: Nouns and verbs in the body frame", In M. Shibatani and S. Thompson (eds), *Essays in semantics and pragmatics*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, 279- 297.
- Roget's Thesaurus: Thesaurus of English words and phrases, classified and arranged so as to facilitate the expression of ideas and to assist in literary composition* (1949), compiled by Peter Mark Roget, London: Longmans, Green and Co.

- SIERRA, Gerardo & John McNAUGHT (2000), "Extracting Semantic Clusters from MRDs for an Onomasiological Search Dictionary", *International Journal of Lexicography* (Special Issue), vol. 3, no 4, 264-286.
- STERKENBURG, Piet van (2003), "Onomasiological specifications and a concise history of onomasiological dictionaries", In Piet van Sterkenburg (ed.), *A Practical Guide to Lexicography*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company, 127-143.
- The New Oxford Dictionary of English* (1998), edited by Judy Pearsall and Patrick Hanks, Oxford: Clarendon Press.
- The Oxford-Duden Pictorial English Dictionary* (1981), edited by John Pheby, Oxford: Oxford University Press.
- ULLMANN, Stephen (1962), *Semantics: An Introduction to the science of meaning*, Oxford: Basil Blackwell.
- WIERZBICKA, Anna (1996), *Semantics: Primes and Universals*, Oxford: Oxford University Press.
- WordNet* <<http://wordnet.princeton.edu/>>.
- ZGUSTA, Ladislav (1971), *Manual of Lexicography*, The Hague: Mouton.

